

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

مبحث رزق (ص ۳۵ ف ۴ - ۳۷ ف ۳)

❁ رزق دو گونه است. یکی آنکه تو را طلب می‌کند و یکی آنکه، تو در طلب او هستی و عاقبت به تو نمی‌رسد، جز آنچه در طلب توست. رزق روحی هم همین‌طور است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «الرِّزْقُ رِزْقَانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ»^۱ رزق دو گونه است؛ یکی رزقی است که آن به دنبال تو می‌دود و دیگری رزقی است که تو به دنبال آن می‌دوی؛ و عاقبت به تو نمی‌رسد، جز آنچه در طلب توست. این نکته اگر راجع به رزق دنیایی باورمان آمد، آن وقت جرأت می‌کنم آن را درباره‌ی رزق معنوی هم توضیح دهم. تا تکلیف رزق مادی روشن نشود، از رزق معنوی نمی‌توان حرف زد. تا وقتی در رزق مادی، خودم را همه‌کاره می‌دانم؛ حرص می‌زنم، تقلاً می‌کنم، تمام عمرم را صرف پول درآوردن می‌کنم، خودم را آلوده به ظلم و معصیت و حرام می‌کنم، از آخرت، معنویّت و رزق روحی چه حرفی بزنم؟! وقتی رزق دنیایی را باور کردیم و آرام شدیم، به رزاق خودمان اطمینان و یقین کردیم، دیگر نگران آینده نبودیم که ای داد بیداد! فردا که درس تمام می‌شود، از کجا بیاورم بخورم، چه کار کنم، وقتی این غصّه‌ها به کنار رفت، در یکی از روایات، معصوم علیه السلام فرموده است: خدای متعال، در سه مرحله قبل از مرحله‌ی فعلی شما، رزق شما را داد، بدون اینکه تقلاً

^۱ شریف‌الرضی، نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱ و ابن‌شعبه‌ی حرانی، تحف‌العقول، ص ۸۲.

کنید: تو در رحم مادر بودی؛ فهم و شعورت کجا بود؟ هنر، تقللاً، برنامه‌ریزی و مدیریتت کجا بود؟ در رحم مادر، رزق تو را داد. از مادر که متولد شدی، بچه‌ی شیرخواره‌ای بودی؛ هنر، تقللاً، توانایی و تفکر تو کجا بود؟ قبل از اینکه به دنیا بیایی، سینه‌ی مادرت را پر از شیر کرد و بدینگونه، رزق تو را بدون تدبیر و برنامه‌ریزی تو آماده کرد و در اختیار قرار داد. در مرحله‌ی سوم، دیگر شیر مادر پاسخگوی تو نبود، پدر و مادر را فدایی تو کرد؛ تقللاً کردند، جان کردند، از هر جایی شد پول درآوردند، غذا تهیه کردند و جلوی تو گذاشتند و تو بدون هیچ تقلایی آن را خوردی. در سه مرحله دیدی خدا چگونه رزاق تو بود. با وجود این، در مرحله‌ی چهارم، کمی که به عقل رسیدی، سررشته را گم کردی؟! فکر کردی خودت رزاقی؟! همان کسی که در سه مرحله قبل، زمانی که تو حول و قوه‌ای و فهم و شعوری نداشتی، رزق تو را رساند. امروز هنوز وجود دارد؛ نمرده‌است؛ خواب و چرتش نگرفته است؛ دارایی-اش تمام نشده که فقیر شود؛ جود و کرمش هم از بین نرفته که بگوییم بخیل شده باشد؛ او در مسند رزاقیت سر جایش است. لذا اگر اعتماد به رزاقیت خدای متعال باشد؛ حرص، تقللاً، غصه، در فکر فرورفتن، نگرانی که ای داد بی‌داد! فردا چه کنم؟! دیگر نخواهد بود. وقتی این‌گونه شد، وقتی در زندگی آرام شدی و رزقی را که خداوند داد، تحویل گرفتی و شاکرانه در مسیر رضایت خدا از آن بهره بردی؛ رشد معنوی تو هم اتفاق افتاده است و رزق روحی خود را هم دریافت کرده‌ای.

رزق روحی ما این است که چیزهایی که خدا داده را تحویل بگیریم و بگوییم: به‌به! چه چیزهای خوشمزه‌ای! و بخوریم. زحمت کشیدی! چیز خوشمزه‌ای را به دستت دادند، خوردی و گفתי عجب چیز خوشمزه‌ای و فهمیدی چیزهای خوشمزه را خدا داده‌است. خدا همین را از ما خواسته‌است. خدا گفته‌است: در دنیا رزقت را من به تو می‌دهم؛ فقط به آرامی برای

تحویل گرفتن آن برو. وقتی آرام بروی، تازه می‌فهمی چه چیزی داری. همانطور که گفته‌ام، فردی که با حرص و تقلاً کار می‌کند؛ اصلاً غذایی را که خورده، نمی‌فهمد. لذیذترین غذا را هم که جلویش بگذاری و بخورد، می‌گوید زهرِ مارم شد. اصلاً لذت غذا را نمی‌فهمد. اما شخصی که آرام است؛ ولو یک غذای خیلی ساده هم جلویش بگذاری، می‌خورد و چقدر هم کیف می‌کند! وقتی آرامش در روح انسان باشد، رزقی را که خدا داده است، با لذت و کیف می‌خورد. لذتش را بُرد، فهمید عجب چیز لذیذ و خوشمزه‌ای بود و همچنین فهمید که این چیز لذیذ و خوشمزه را خدا داده‌است. بدین ترتیب، شکر این نعمت به‌جا آمد؛ چراکه «شُكْرُ النَّعْمِ دَرَكُ النَّعْمِ شُكْرُ الْمُنْعِمِ دَرَكُ الْمُنْعِمِ» است. شکر نعمت، این است که بفهمی عجب چیز خوشمزه‌ای است. اگر من یک کتاب به شما بدهم، شکر آن چیست؟ شکر نعمت کتاب این است که بفهمی عجب کتاب پُر مطلبی! عجب مطالب خوب و آموزنده‌ای دارد! عجب کتاب خوبی است. این شکر نعمت است. شکر مُنْعِمِ چیست؟ این است که بفهمی این کتاب را چه کسی به تو داده‌است: «شُكْرُ النَّعْمِ دَرَكُ النَّعْمِ شُكْرُ الْمُنْعِمِ دَرَكُ الْمُنْعِمِ». همین که فهمیدی، بهترین تشکر است. وقتی هم فهمیدی که عجب کتاب پُر مطلب و خوبی است، می‌نشینی و با اشتیاق آن را می‌خوانی و این بهترین تشکر است.

پدری که صبح از خانه بیرون رفته، خودش را به آب و آتش زده، با خستگی، زحمت، با عَرَقِ جَبین و کَدِّ یَمین، پولی تهیه کرده، میوه یا غذایی خریده و به خانه آورده و به دست بچه‌هایش داده‌است، اگر این بچه‌ها به استقبال او بروند، میوه‌ها را از او تحویل بگیرند، بشویند و با طراوت و شادابی بنشینند به خوردن، شوخی کنند، به سر و کله‌ی هم بزنند و با یکدیگر بازی کنند، پدر این صحنه را که می‌بیند، خستگی از تنش بیرون می‌رود. این بهترین تشکر است. لازم نیست بچه‌ها بگویند: پدر! متشکریم. این پدر همین که ببیند

بچه‌ها با ذوق و شوق میوه‌ها را می‌خورند، سر حال و شاداب هستند، برای او تشکر است؛ چه تشکری بهتر از این؟ شکر نعمت‌های الهی هم همینطور است. وقتی نعمت‌هایی که خدا به ما می‌دهد را با روی باز و چهره‌ای شاداب تحویل بگیریم، بفهمیم عجب چیزهای خوشمزه، بزرگ و ارزشمندی‌ست و لذت ببریم، بعد هم توجه داشته باشیم که این چیزهای قشنگ، لذیذ و دوست‌داشتنی را خدای متعال عطا کرده‌است، شکر نعمت به‌جا آمده‌است. ولو به زبان نگفتی «شکراً لله»؛ اما همه‌ی وجودت می‌گوید: «شکراً لله»؛ همه‌ی وجودت دارد از خدا تشکر می‌کند. البته اگر به زبان هم بگویی، بهتر است. بنابراین رزق روحی هم همین‌طور است. رزاقِ رزقِ روحی هم خداست. خدا در رزاقیت بین رزق دنیا و آخرت تفکیک نکرده‌است. فرمود: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»^۱، هم رزق بدن و هم رزق روح شما را خدا می‌دهد؛ منتها برای اینکه بتوانید رزق روحتان را دریافت کنید، باید در رزق بدن درست عمل کنید و درست بفهمید که قضیه چیست.

✿ خداوند امور دنیای بندگان را خود متکفل و متعهد گردیده و از آنها پرداختن به امور آخرت (شکر عطایای خدا) را خواسته است؛ اما بندگان به تلاش در تهیه‌ی دنیایشان پرداخته‌اند؛ گویا خداوند توانایی برآوردن نیازشان را ندارد، و از آخرت باز مانده‌اند و آن را به خدا محول کرده‌اند. (۷:۴۹)

این مضمون یک حدیث است؛ خدای متعال به بنده‌ها فرمود: دنیای شما با من؛ خیالتان از بابت دنیا راحت باشد. به‌دنبال آخرت بروید؛ آخرتتان را خودتان درست کنید. آخرت هم شکر عطایای خداست. نمازی که می‌خوانیم، تشکر از خداست؛ روزه‌ای که می‌گیریم، تشکر

^۱ سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۸.

از خداست. همه‌ی عبادات ما تشکر از خداست. همین کارهایی که می‌گوییم کارهای اخروی است؛ همه تشکر از خداست. مردم چه کردند؟ گفتند: مثل اینکه خدا زورش نمی‌رسد، چرتش برده، حواسش نیست، خبر ندارد که ما نیاز داریم و امثال این حرف‌ها. دنیا را خودشان عهده‌دار شدند و مدام دعا می‌کنند که خدایا! ما را عاقبت به‌خیر کن، آخرتمان را ختم به‌خیر کن. قرار بود آخرت را خودت درست کنی. گفتیم ما دنیای تو را می‌دهیم. حال، تو برای دنیا خودت می‌دوی، تقلاً می‌کنی و زور می‌زنی و آخرت را به ما حواله می‌دهی؟ که خدایا! ما را به بهشت ببر؛ نکند ما را به جهنم ببری! یعنی صدوهشتاد درجه برعکس شده‌است. اعتماد کنیم که خدای‌متعال ذوالقوه و تواناست. واقعاً خدای‌متعال وعده‌ی بی‌حساب نداده‌است: «لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ»^۳ خدا وعده داده است که رزق عبدش را می‌دهد؛ خودش عهده‌دار شده‌است؛ فرمود: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»^۴ هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه خود خدا روزی‌اش را عهده‌دار شده‌است. اگر به این وعده‌ی الهی یقین پیدا کنیم و به آن اعتماد کنیم، آنگاه دیگر به دنبال دنیای خود نیستیم. اگر هم کار اقتصادی می‌کنیم، درحقیقت برای آخرت کار می‌کنیم. می‌رویم نان بپزیم و به دست بندگان خدا بدهیم که گرسنه نمانند. این کار، کار آخرت است. به خلق خدمت می‌کنیم. به اداره می‌رویم که کار بندگان خدا را راه بیندازیم. کاری نداریم که حقوقمان چقدر است. حقوق هم آخر ماه به ما می‌دهند؛ ولی انگیزه‌ی ما حقوق نیست. انگیزه‌ی ما این است که کار بندگان خدا را راه بیندازیم و مشکلاتشان را حل کنیم. اگر این‌گونه شود، آخرت هم در آن وجود دارد. با چنین عمل صالحی چگونه انسان آخرت نداشته باشد؟

^۳. سوره‌ی روم، آیه‌ی ۶.

^۴. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

✿ اگر امور دنیایی خود را به خدا واگذار کنیم، امور اخروی را نیز خدا تأمین خواهد کرد. اما اگر بخواهیم امور دنیایی خود را با تقلای خودمان تأمین کنیم، ضمن اینکه چون رزق، مقدر و مقسوم است تقلای بیهوده و بی ثمری است، آخرتمان را هم تباه کرده‌ایم. (۱۰:۴۷)

حرص، تقلا و خستگی‌های بیهوده‌ای که به جان خودمان تحمیل کردیم، هیچ اثری نبخشید؛ یک سر سوزن هم رزق ما را تغییر نداد؛ آخرتمان را هم هدر می‌دهیم.

✿ تا به حال هرچه خدا برای تو بریده بود، به تو رسیده است و غیر از آن به تو نرسیده است. خیالت راحت باشد که هیچ مال غیر را نخورده‌ای و فقط رزق خودت را خورده‌ای. از این به بعد هم همین‌طور است. اگر به این حقیقت اعتماد کنی و یقین بیاوری، تقلاهای بیهوده و تعدی به دیگران نمی‌کنی. کار کردنت هم از آن پس تنها به قصد فرمان بردن از خدا خواهد بود. نه به این گمان که کارت سبب رزق توست. (۱۱:۲۵)

این هم خیال شخص را راحت می‌کند؛ یعنی وقتی من یقین کردم که تا امروز همان چیزهایی را مصرف کرده‌ام که رزق من بوده است، خیالم راحت می‌شود. البته در جمله‌ی بعد، نکته‌ای هست که این مطلب را تبیین می‌کند. ماجرای اسب حضرت امیر علیه السلام را برای شما نقل کرده‌ام که آن شخص افسار و رکاب و زینش را فروخت، حضرت فرمودند: من درست همین مبلغ را در نظر گرفته بودم که به این شخص بابت اینکه اسب مرا نگهداری کرد، بدهم. او با تقلایی که کرد، آن پول را نجس کرد و خورد؛ والا یک سر سوزن بیش از رزق خودش مصرف نکرد. بنابراین اگر کسی در گذشته‌ی زندگی‌اش آلوده به حرام هم شده است، یقین کند که یک سر سوزن بیش از رزق خودش مصرف نکرده است؛ در آینده هم یک سر سوزن بیش از رزق خودش مصرف نخواهد کرد؛ هرچه هم تقلا کند، مال مردم را بدزدد، چپاول و غارت کند و جمع کند، یک سر سوزن بیشتر از رزقش نمی‌تواند از آنها

استفاده کند. وقتی شخص این حقیقت را می‌فهمد، خیلی آرام می‌شود. دیگر انگیزه‌ای برای تعدی به حقوق دیگران، ظلم، دروغ گفتن و فریب دیگران ندارد. چرا این کار را بکنند؟ چه فایده‌ای برایش دارد؟ او رزقش از پیش تعیین شده است؛ لذا با خیالی راحت، زندگی سالمی خواهد کرد.

در این صورت، همانطور که فرمودند، کار کردن انسان هم به قصد فرمان بردن از خدا خواهد بود. کار می‌کنم چون خدا گفته بی‌کار نباش و کار کن. کار نمی‌کنم برای اینکه رزقم را تأمین کنم؛ رزقم را خدا می‌دهد. من کار خودم را می‌کنم. گفت:

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که خواجه خود هنر بنده پروری داند
خدای‌متعال خود، رزق بنده‌اش را می‌دهد. تو تقلأ و تلاشت را به خاطر تأمین رزق انجام نده. یقین کن که خدای‌متعال روزی تو را خواهد داد. تکرار این مطالب برای این است که ان‌شاءالله به خورد جانمان برود و به فرهنگ زندگیمان تبدیل شود تا بتوانیم لذت و بهره‌ی زندگی را ببریم.

🌸 تا به حال آنچه رزقت بوده مصرف کرده‌ای و آنچه که رزقت نبوده، به تو نرسیده است. حتی آنچه را از راه حرام تهیه کردی و خوردی، حرص و تقلأیت آن را نجس کرد؛ والا اگر صابر بودی، همان رزق از راه حلال، همان وقت به دستت می‌رسید. پس زاهد حقیقی تو هستی؛ چون ذره‌ای بیش از رزق خود نخورده‌ای. از این به بعد هم همین‌طور خواهد بود. پس نه نسبت به گذشته غصه داشته باش و نه نگران آینده باش. (۱۴:۳۰)

پس نسبت به گذشته غصه‌ای نداشته باش که ای داد بیداد! چرا این‌طور شد؟ اگر مثلاً فلان کار را کرده بودم، فلان امکانات مادی برایم فراهم می‌شد. غصه‌ی گذشته را نخور؛ چون آنچه رزقت بوده، به تو رسیده است. نگرانی آینده را هم نداشته باش؛ چون در آینده، همان کسی

که رزاق گذشته‌ی تو بود، سرجایش است و دست از رزاقیت خود بر نداشته است. تو سرت را پایین بینداز و راه بندگی، تعالی و تکاملت را طی کن؛ خدا هم رزق تو را به موقع می‌رساند.

🌸 هر چیزی که به تو نرسیده است، بدان که از اول مال تو نبوده است. (۱۵:۳۶)

از اول مال تو نبوده است. بیهوده غصه نخور. با دیگری گلاویز نشو. فلان فلان شده نگذاشت که فلان چیز به من برسد. اگر این کار را نکرده بود، آن چیز به من رسیده بود. او کارهای نبود؛ آن چیز رزق تو نبود. اگر این فلان فلان شده سر راه نمی‌آمد، یک فلان فلان شده‌ی دیگری می‌آمد و سر راهت را می‌گرفت.

پرسش: چرا خطاب به کسی که با حرص و تقلاً در پی به دست آوردن بیش از رزق مقدر بوده است، فرموده‌اند زاهد حقیقی تو هستی؟

زاهد کسی است که زیاده‌خواه نیست. زهد در برابر حرص است. حرص، زیاده‌خواهی است. زهد زیاده‌خواهی نداشتن است. شخصی که زیاده‌خواه نیست؛ به دنبال زیاده‌تر مصرف کردن از آنچه خدا داده است هم نخواهد بود و به همان حدی که برایش لازم و مناسب است، قناعت می‌کند. در گذشته، شما در عمل همین کار را کرده‌ای؛ ولو حرص هم خورده‌ای. حرص را خورده‌ای، اما یک سر سوزن بیش از چیزی که خدای متعال برای تو مقدر کرده بود، نخورده‌ای. پس به همان حدی که خدا برایت بریده بود، عمل کردی؛ بنابراین، زاهد حقیقی تو هستی. البته این زهد در عمل است؛ شما زهد عملی داشته‌ای؛ چون بیش از آنچه سهمیه‌ی تو بوده، مصرف نکرده‌ای؛ اما زهد روحی بحث دیگری است و آن بی‌رغبتی به دنیا است؛ حرص، تقللاً و غصه در آن نیست. در گذشته، زهد عملی را داشته‌ای. حال که این را

فهمیدی، در آینده، زهد روحی هم پیدا کن؛ بی جهت حرص و غصه نخور، نگران هم نباش. آرام باش تا زاهد روحی و معنوی هم بشوی.

✿ غم و شادی‌های دنیا را اگر منها کنیم، چیزی نمی‌ماند و طلبی نداریم. تا حالا هر چه بنا بوده، به ما رسیده است و هر چه مال ما نبوده، نرسیده است. بعد از این هم همین‌طور است. «قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا»^۵ بگو: جز آنچه خداوند برای ما مقرر نموده، به ما نمی‌رسد. «مَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَكَ وَ أَنْ مَا أَخْطَاكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبِكَ»^۶ آنچه به تو رسید، نمی‌شد که از تو بگذرد و نرسد و آنچه از تو رد شد و به تو نرسید، نمی‌شد به تو برسد. (۱۷:۵۴)

غم و شادی‌های دنیا را اگر منها کنیم، چیزی نمی‌ماند و طلبی نداریم؛ یعنی اگر اینها را جمع جبری کنیم، به هم در می‌شود؛ یک روز خوشحال و یک روز غمگین هستیم؛ یک روز گرسنه و یک روز سیر هستیم؛ یک روز مریض و یک روز سالم هستیم. در آخر می‌بینیم حسابمان صفر شد و طلبی نداریم. تا حالا هر چه بنا بوده، به ما رسیده است و هر چه مال ما نبوده، نرسیده است. بعد از این هم همین‌طور است. «قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا» بگو: جز آنچه خداوند برای ما مقرر نموده، به ما نمی‌رسد. «مَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَكَ وَ أَنْ مَا أَخْطَاكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبِكَ» آنچه به تو رسید، نمی‌شد که از تو بگذرد و نرسد و آنچه از تو رد شد و به تو نرسید، نمی‌شد به تو برسد. پس بیهوده چرا غصه می‌خوری؟

✿ خدا قبل از عالم تشریح رزقی را برای بنده‌ای مثلاً در روز ماه رمضان بریده است. او در روز ماه رمضان فراموش می‌کند که روزه است و آن غذا را می‌خورد، بعداً یادش می‌افتد که روزه بوده است. نه روزه‌اش باطل است و نه قضا دارد. این خدا بود که این فراموشی را بر او

^۵. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۵۱.

^۶. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۵۵.

مسلط کرد تا رزقی را که برای او مقدر کرده بود به او بخوراند. حضرت رضا علیه السلام می فرمایند: «وقتی خداوند امری را اراده کند، عقل عبد را می گیرد، حسابگری ها را از او سلب می کند و آن کار را به دست او جاری می نماید. بعد عقلش را به او باز می گرداند»^۷. بسیاری از خیراتی که خدا به ما رسانده، این گونه بوده است؛ والا اگر به عقل خودمان بود، آن کار را نمی کردیم. خدا رحمت کند؛ حاج آقا دولابی قشنگ می گفت؛ می گفت: یک وقت روز اول ماه رمضان است، شخص هنوز به روزه عادت نکرده است، می گوید یادم نبود روزه ام؛ چیزی خوردم؛ اما یک وقت فرد پنجاه ساله ای است. سی چهل سال است که روزه می گیرد. الآن هم روز دهم ماه رمضان است. ده روز روزه گرفته است. معنی ندارد بگوید یادش رفته که روزه است. حالا او در روز ماه رمضان فراموش می کند که روزه است و آن غذا را می خورد. بعداً یادش می افتد که روزه بوده است. از نظر فقهی روزه ای این شخص باطل نیست؛ چون برای باطل شدن روزه باید قصد خوردن و شکستن روزه در میان باشد. اگر همین قصد را بکنی؛ ولو چیزی هم نخوری، روزهات باطل است. روزه تنها عبادتی است که چنین است؛ والا شما نماز می خوانی، در میان نماز، قصد می کنی که نمازت را بشکنی؛ اما این قصد را عملی نمی کنی، نمازت باطل نمی شود و می توانی نمازت را ادامه بدهی. اما وقتی روزه ای و وسط روز قصد کنی که روزه ام را بخورم؛ ولو هیچ چیزی هم نخوری، از آن لحظه روزهات باطل است. روزه خیلی لطیف است؛ با قصد باطل می شود. اما شما مثلاً سر ظهر رفته ای خانه؛ هیچ کس هم در خانه نیست؛

^۷. «إذا أراد الله أمراً سلب العباد عقولهم فأنفذ أمره و تمت إرادته فإذا أنفذ أمره ردَّ إلى كل ذي عقل عقله...»: ابن شعبه حرانی،

تحف العقول، ص ۴۴۲ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۳۵.

به شدت هم گرسنه‌ای؛ یادت هم نیست که روزه‌ای. سر یخچال می‌روی، می‌بینی به‌به چه غذای خوشمزه‌ای! می‌آوری و همه‌ی ظرف را تا ته می‌خوری. ته آن را هم پاک می‌کنی و کنار می‌گذاری. وقتی با خیال راحت همه را خوردی، یک‌دفعه یادت می‌افتد که ای داد بیداد! ماه رمضان است و من روزه بودم. روزه‌ات از نظر فقهی باطل نشده است؛ چون قصد خوردن روزه را نداشته‌ای. روزه‌ات سر جایش است؛ قضا هم ندارد؛ چون روزه باطل نشده است که قضا داشته باشد. رمز این ماجرا چیست؟ می‌گویند: این خدا بود که فراموشی را بر او مسلط کرد تا رزقی را که برای او مقدر کرده بود به او بخوراند.

یعنی خدا قبل از این عالم، در عالم تکوین یا امر، قبل از اینکه شریعت گذاشته شود، قبل از عالم تشریح، رزقی را برای این عبد بریده بود که درست در روز دهم ماه رمضان رأس ساعت دوازده ظهر، یک بشقاب غذای خوشمزه بخورد. بعداً شرع وضع شد و وارد عالم تشریح شد. عالم امر بر عالم خلق، غلبه دارد؛ عالم تکوین بر عالم تشریح غلبه دارد؛ لذا چون خدا این رزق را برای او مقدر کرده بود و این شخص هم فردی متدین، اهل روزه و تقوا بود و کسی نبود که روزه‌اش را بخورد؛ خدا از یاد او برد که روزه است و او را نشانند سر غذا. وقتی او این غذا را کامل و با لذت خورد و کاملاً سیر شد، یک‌دفعه یادش افتاد که روزه است. روزه‌اش سر جایش است و رزقی را هم که خدا مقدر کرده بود، استفاده کرد: این خدا بود که این فراموشی را بر او مسلط کرد تا رزقی را که برای او مقدر کرده بود به او بخوراند.

امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: وقتی خداوند امری را اراده کند، عقل عبد را می‌گیرد، حسابگری‌ها را از او سلب می‌کند و آن کار را به دست او جاری می‌نماید. بعد عقلش را به او باز می‌گرداند. بسیاری از خیراتی که خدا به ما رسانده، این‌گونه بوده است؛ والا اگر به عقل خود ما بود، آن کار را نمی‌کردیم. اگر هر یک از ما به گذشته‌ی عمرمان برگردیم، می‌توانیم موارد متعددی

پیدا کنیم که واقعاً اگر به عقل و حسابگری‌های خودمان بود، اصلاً چنین کاری نمی‌کردیم. آن کار را غیرعقلایی و غیرمنطقی می‌دانستیم؛ اما خودمان هم نفهمیدیم چه شد؛ مثل اینکه خدا عقل ما را سلب کرد و آن کار را به دست ما عملی کرد. بعد هم که عقل ما را برگرداند، هزار بار خودمان را نفرین کردیم که این چه کاری بود که کردم؟ چرا شعور و عقلم را بکار نینداختم؟ هزار بار هم به خودمان بد و بیراه گفتیم؛ اما مدتی که گذشت، کم‌کم آثار خیری که خدای متعال در همان کار قرار داده بود، ظاهر می‌شود و می‌فهمیم خدا چه کرده‌است. خدا چون خیر ما را می‌خواست و می‌دانست که این عقل مزاحم است؛ می‌دانست که این حسابگری‌های تاجرمنشانه‌ی مادی دنیوی نمی‌گذارد که به سمت چیزی که خیر ماست برویم، عقل ما را سلب و خیرمان را جاری کرد، بعد هم دوباره عقل را برگرداند. خیلی از کارهاست که عقل، مانع انجام شدن آنهاست. البته در آغاز، عقل، وسیله‌ی رفتن به راه کمال است؛ اما از جایی به بعد، عقل مزاحم راه است. مقصودم عقل جزئی است، نه عقل الهی. همانطور که قبلاً گفته‌ام، ما یک عقل ابزاری داریم که حسابگر است؛ چرتکه می‌اندازد و سود و زیان حساب می‌کند؛ همین عقل دنیایی و خاکی. یک عقل الهی هم داریم که «الْعَقْلُ مَا عِبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۱؛ عقلی است که با آن بندگی خدا می‌شود و بهشت با آن به دست می‌آید؛ این، عقل دیگری‌ست. الآن بحثم راجع به عقل ابزاری و عقل جزئی‌ست. عقل جزئی از یک مرحله به بعد مزاحم راه کمال انسان است. چرتکه انداختن‌ها و حسابگری‌ها نمی‌گذارد انسان عاشقانه به میدان برود.

^۱. شیخ حر عاملی، هدایة الأئمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام، ج ۱، ص ۴.

دیدید؛ امام حسین علیه السلام وقتی به سمت کربلا می آمدند، تعدادی از عقّای خیراندیش به محضر ایشان می آمدند. یکی از آنها محمدحنفیه، برادر حضرت بود. محمدحنفیه گفت: برادر! تو که می دانی مردم کوفه چطور افرادی هستند! زمان پدرت، امیرالمؤمنین علیه السلام دیدی که چقدر جفاکار و نامردم هستند! نامه هایی به تو نوشته اند؛ ولی به تو خیانت می کنند. نرو. اگر می خواهی بروی، لااقل زن و بچه هایت را نبر. محمدحنفیه خیرخواه امام حسین علیه السلام بود. ابن عباس هم آمد و همین نصایح را به امام حسین علیه السلام گفت. حضرت فرمودند: ابن عباس محاسبات تو درست است؛ اما حساب من، حساب خداست. اینجا وادی بی است که انسان با چرتکه انداختن عقلانی، نمی تواند پیش برود. اینجا وادی بی است که با عشق باید جلو رفت. در این وادی، عقل کشش ندارد. جاهایی که با عشق باید جلو رفت، عقل ابزاری و جزئی، مانع انسان است. آنجا خدای متعال این عقل را برای چند لحظه از انسان سلب می کند و انسان را در آن وادی می اندازد. انسان می بیند سر از کجاها درآوردم که اگر به حساب عقلانیت و محاسبات خودم بود، به هیچ قیمتی هیچ وقت، سر از اینجاها در نمی آوردم.

🌸 خدا عبادت وعده ی بعد را نخواست است؛ ولی ما روزی سال های بعد را هم می خواهیم. در حالی که معلوم نیست تا یک وعده ی بعد زنده باشیم.

واقعاً جفاست. شما الآن نماز ظهر و عصرتان را خواندید، نماز مغرب و عشا را بدهکار نیستید. تا اذان مغرب را نگفته اند، خدا نماز مغرب را از شما نمی خواهد. یعنی نقدبه نقد. همان مقدار عمر که می دهد، همان مقدار هم عبادت از شما می خواهد؛ اما ما در مورد رزق چگونه هستیم؟ غصّه ی دوران پیریمان را می خوریم، چه کسی گفته تو پیر می شوی؟ چه کسی گفته که تا فردا زنده هستی؟ چه کسی گفته که تا وعده ی غذایی بعد هم زنده ای؟ ناهارت را خوردی، سنگول باش که ناهارت را خورده ای. تا شام معلوم نیست زنده باشم که

اصلاً شامی لازم داشته باشم. اگر خدا مرا تا شب زنده نگه داشت، رزق مرا هم همان موقع می‌دهد. این طول اَمَل است. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: «أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي» بیشترین ترس و نگرانی من برای امتّم، «الْهُوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ»^۹: بابت دو چیز است: یکی پیروی هوا و هوس و دیگری آرزوهای دور و دراز دنیایی. حالا بیست ساله است، برای هشتاد سالگی خود هم نقشه می‌کشد و غصّه می‌خورد و نگران و مضطرب است. نقدبه‌نقد تحویل بگیر، همان‌طور که خداوند نقدبه‌نقد از تو عبادت خواسته است. تا اینجا که خدا ما را گرسنه نگذاشته است. از بی‌رزقی که در نمانده‌ایم. همین خدا در وعده‌های غذایی بعد و در روزهای آینده‌ی عمر من هم رزّاق است. گذشته را نگاه کنیم! رَحِمَ مادر، دوران شیرخوارگی و دوران طفولیت را نگاه کنیم! ما حول و قوّه، عقل و فهم، مدیریت و برنامه‌ریزی‌ی نداشتیم و خدا رزق را داد. به این روشنی جلوی چشم ما گذاشت که رزّاقیت من منوط به هیچ چیزی از جانب شما نیست. آن وقت به رزّاقیت خداوند اعتماد کنیم و غصّه‌ی آینده را نخوریم.

✿ اگر غلام خانه‌زادی پس از سال‌ها بر سر سفره‌ی صاحب خود نشستن و خوردن، روزی غصّه‌دار شود و بگوید فردا من چه بخورم؟ این توهین به صاحب خانه‌اش است و با این غصّه خوردن صاحبش را اذیت می‌کند. بعد از عمری روزی خدا را خوردن جا ندارد برای روزی فردایمان غصّه‌دار و نگران باشیم.

مثال خیلی قشنگی است. در قدیم، در خانه‌ها غلام داشتند، ارباب هر روز به غلام خانه‌زاد غذا می‌داد. سال‌هاست او را در این خانه، یک وعده هم بی‌غذا نگذاشته است. اگر یک روز غلام زانوی غم در بغل بگیرد، سر به زانو بگذارد، غصّه بخورد و نگران باشد که فردا چه کنم،

^۹ شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۴۲ و مجلسی بحار، ج ۵۵، ص ۳۳۰ و ابن‌ابی‌الحدید، شرح‌نهج‌البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۳۱.

مثلاً غذای وعده‌ی بعد را از کجا بیاورم بخورم، این توهین به صاحب‌خانه است؛ یعنی صاحب‌خانه‌ی من یا فهم و شعور ندارد که من در وعده‌ی بعد، به غذا نیاز دارم؛ و در نتیجه ممکن است گرسنه بمانم؛ یا فهم و شعور دارد؛ اما دارایی ندارد؛ فقیر شده؛ دستش خالی است؛ چیزی ندارد که به من بدهد؛ لذا من گرسنه می‌مانم؛ یا نه، می‌فهمد که من گرسنه‌ام؛ دارا هم هست؛ اما بخیل است، دلش نمی‌آید برای من هزینه کند؛ لذا من گرسنه می‌مانم. همه‌ی این نگرانی‌ها توهین به صاحب‌خانه است. خدایی که ما را خلق کرده است؛ خدایی که وقتی ما نبوده‌ایم، رزق ما را مقدر کرده است؛ در هر مرحله‌ی زندگی، رزق ما را بی‌تدبیر ما داده‌است؛ از اوّل عمرمان تا الآن رزق ما را داده‌است که الان زنده‌ایم؛ اینکه بنشینیم غصّه‌ی رزق فردای خود را بخوریم، توهین به خدا نیست؟ یعنی العیاذبالله خدا به فکر ما نیست؛ خدا بنده خلق کرده‌است؛ ولی این قدر فهم ندارد که به فکر بنده‌اش باشد العیاذبالله. یا نه، خزانه‌ی خدا به ته رسیده‌است؛ دست خود خدا هم خالی است؛ چیزی ندارد که به ما بدهد. یا اینکه نه، خدای نکرده کرم و جودش از بین رفته است؛ بخیل شده؛ دلش نمی‌آید به ما چیزی بدهد. اینها توهین به خدای متعال است؛ لذا نفس مطمئنه، نفسی که به پروردگار خود اطمینان دارد، تشویش و نگرانی ندارد. «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ»^{۱۰} اگر کسی می‌خواهد سیر و سلوک الی‌الله کند، باید نفسش مطمئنه شود تا خطاب «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ»^{۱۱} برای او بیاید. اگر کسی رجوع به سمت پروردگار را طالب است، بایشثثثصتصتد به نفس مطمئنه برسد. راه رسیدن به نفس مطمئنه، یقین به این است که خدا رزاق و اداره‌کننده‌ی ماست. خدا ما را

۱۰. سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۲۷.

۱۱. سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۲۸.

کافی است. «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ»^{۱۲} آیا خدا بنده‌اش را کافی نیست؟ تو که غصّه می‌خوری، خدا زورش نمی‌رسد نیاز تو را تأمین کند؟ مثل بچه‌ای که در خانه نشسته و غصّه می‌خورد. این توهین به پدر و مادر اوست؛ یعنی پدر و مادر از پس تأمین نیازهای تو بر نمی‌آیند که تو نشسته‌ای و داری غصّه می‌خوری؟ این چه غصّه‌ای است که می‌خوری؟ به رزاقیت خدا و به اینکه خدا برای تو کافیست، اعتماد کن. هر جا درماندی، بگو «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ» هر جا دیدی نگرانی، بگو: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ» و نگرانی را رد کن، بگذار برود. نگران چه هستی؟ هر جا نگرانی آمد، بگو: خدا هست و خدا برای تأمین نیاز بنده‌اش کافی است. خدا ضعیف، ناتوان، غافل، بخیل و فقیر نیست. بعد از عمری روزی خدا را خوردن، جا ندارد برای رزق فردایمان غصّه‌دار و نگران باشیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

۱۲. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳۶.